



ASIAN AND MIDDLE EASTERN STUDIES TRIPOS PART IB

Middle Eastern Studies

Thursday 31 May 2012 13.30 – 16.30

MES. 15 LITERARY PERSIAN

Candidates should answer **two** questions from Section A and **two** questions from Section B.

*Write your number **not** your name on the cover sheet of each answer booklet.*

STATIONERY REQUIREMENTS

*20 Page Answer Book x 1
Rough Work Pad*

SPECIAL REQUIREMENTS

None

You may not start to read the questions printed on the subsequent pages of this question paper until instructed that you may do so by the Invigilator.

SECTION A: Choose *two* of the following seen passages for translation into English and comment.

1. Translate this seen passage into English [15 marks]. Please comment on two different ways of understanding the basic plot of the fable [10 marks]:

آورده اند که در مرغزاری که نسیم آن بوی بهشت را معطر کرده بود و عکس آن روی فلک را منور گردانیده، از هر شاخی هزارستاره تابان و در هر ستاره هزار سپهر حیران

يُضاحِكُ الشَّمْسَ مِنْهَا كُوكِبٌ شَرَقٌ	مُؤَزِّرٌ بِعَمَيمِ النَّبَتِ مَكْتَهُلٌ
سَحَابٌ گُويِي ياقوتٌ رِيختُ بِرَمِينَا	نَسِيمٌ گُويِي شَنَگَرْفٌ بِيَخْتُ بِرَزَنَگَارٌ
بَخَارٌ چَشمٌ هَوَا وَ بَخُورٌ رَوْيٌ زَمِينَا	زَجَشْمٌ دَاهِيَةٌ بَاغٌ أَسْتَ وَ رَوْيٌ بَچَهٌ خَارٌ

وحوش بسیار بود که همه به سبب چراخور و آب در خصب و راحت بودند، لکن به مجاورت شیر آن همه منغض بود. روزی فراهم آمدند و جمله نزدیک شیر رفتند و گفتند: تو هر روز پس از رنج بسیار و مشقت فراوان از ما یکی شکار می توانی شکست و ما پیوسته در بلا و تو در تگاپوی و طلب. اکنون چیزی اندیشیده ایم که تو را در آن فراخت و ما را امن و راحت باشد. اگر تعرض خویش از ما زایل کنی هر روز موظف یکی شکاری پیش ملک فرستیم. شیر بدان رضا داد و مدّتی بر آن برآمد. یک روز فرعه بر خرگوش آمد. پاران را گفت: اگر در فرستادن من توقفی کنید من شما را از جور این جبار خون خوار باز رهانم. گفتند: مضائقتی نیست. او ساعتی توقف کرد تا وقت چاشت شیر بگذشت، پس آهسته نرم روی به سوی شیر نهاد. شیر را دل تنگ یافت. آتش گرسنگی او را بر باد تند نشانده بود و فروغ خشم در حرکات و سکنات وی پدید آمده، چنانکه آب دهان او خشک ایستاده بود و نقض عهد را در خاک می جست.

خرگوش را بدید ، آواز داد که: از کجا می آیی و حال وحش چیست؟ گفت: در صحبت من خرگوشی فرستاده بودند، در راه شیری از من بستد، من گفتتم: «این چاشت ملک است»، التفات نمود و جفاها راند و گفت: «این شکارگاه و صید آن به من اولی تر، که قوّت و شوکت من زیادت است». من بشتافتم تا ملک را خبر کنم. شیر بخاست و گفت : او را به من نمای.

خرگوش پیش ایستاد و او را به سر چاهی بزرگ برد که صفاتی آن چون آینه ای شک و یقین صورت ها بنمودی و اوصاف چهره هر یک بر شمردی .

2. Translate this seen passage into English [15 marks]. Your comments should include (a) the identification of the metre and the scansion of one of the bayts; and (b) a discussion of Gurgani's use of poetical imagery in the passage [10 marks].

<p>هم از آغاز او آید پدیدار پدید آیدش خشکی در زمستان چو بر روید شود کریش پیدا به نوروزان بود بر گلش دیدار پدید آید در آهنگ کمانور پدید آورد ناخوبی همان روز نهادش دست او در دست ویرو در آن ایوان و کاخ خسروانی به روز پاک ناگه شب در آمد کجا در کوه خاکستر فتادست چو کوه ویژه زیرش راهواری سوارش را همیدون جامه چونین به رنگ نیل کرده بود هموار به گونه چون بنفسه جویباری چو نیلوفر کبود و نام او زرد هم او و هم نوندش کوه پیکر گره بسته جبینش راز بس خشم و یا گرگی سوی نخچیر پویان ز بویش عنبرین گشته همه راه به مشک و عنبر و می در سرشه</p>	<p>چو بد فرجام خواهد بد یکی کار چو خواهد بود سال بد به گیهان درختی کاو نباشد راست بالا چو خواهد بود بر شاخ اندکی بار چو تیر از زه بخواهد تافتن سر همیدون کارآن ماه دل افروز کجا چون آفرین بر خواند شهره همی کردن ساز میهمانی ز دریا دود رنگ ابری بر آمد نه ابرست آن تو گفتی تند بادست ز راه اندر پدید آمد سواری سیاه اسپ و کبوش جامه و زین قبا و موزه و رانین و دستار جلال و مطرف و مهد و عماری بدین سان اسپ و ساز و جامه مرد رسول شاه و دستور و برادر ز رنج راه کرده لعل گون چشم چو شیری در بیابان گور جویان به دست اندر گرفته نامه شاه کجا نامه حریری بد نبشه</p>
	۱
	۵
	۱۰
	۱۵
	۲۰

3. Translate this seen passage into English [15 marks]. Discuss how this hekayat fits within the first Book of Sa'di's *Golestan* [10 marks].

حکایت ۱۵

۱

یکی از وزرا معزول شد و به حلقه درویشان درآمد. اثر برکت صحبت ایشان در او سرایت کرد و جمعیت خاطرش دست داد. ملک بار دیگر برو دل خوش کرد و عمل فرمود. قبولش نیامد و گفت معزولی به نزد خردمندان بهتر که مشغولی

آنان که به کنج عافیت بنشستند
دندان سگ و دهان مردم بستند
کاغذ بدریدند و قلم بشکستند
وز دست زبان حرف گیران رستند
ملک گفتا هر آینه ما را خردمندی کافی باید که تدبیر مملکت را بشاید گفت ای ملک،
نشان خردمند کافی جز آن نیست که به چنین کارها تن ندهد.

همای بر همه مرغان از آن شرف دارد که استخوان خورد و جانور نیازارد

سیه گوش را گفتند ترا ملازمت صحبت شیر به چه وجه اختیار افتاد؟ گفت تا
فضلة صیدش می خورم و از شر دشمنان در پناه صولت او زندگانی می کنم. گفتدش
اکنون که به ظل حمایتش درآمدی و به شکر نعمتش اعتراف کردی چرا نزدیک تر
نیایی تا به حلقه خاصانت درآرد و از بندگان مخلصت شمارد؟ گفت همچنان از
بطش او ایمن نیستم.

اگر صد سال گبر آتش فروزد
چو یک دم اندو افتاد بسوزد
افتد که ندیم حضرت سلطان را زر بباید و باشد که سر برود و حکما گفته اند از
تلون طبع پادشاهان بر حذر باید بودن که وقتی به سلامی برنجند و دیگر وقت به
دشنامی خلعت دهند و آورده اند که ظرافت بسیار کردن هر ندیمان است و عیب
حکیمان.

تو بر سر قدر خویشتن باش و وقار
بازی و ظرافت به ندیمان بگذار

۲۰

4. Translate the first page of this seen passage into English [15 marks]. Comment (a) on the relationship between the persona and the implied addressee and (b) on the clusters of images on lines 31 to 38 and 49 to 64 [10 marks].

تولدی دیگر

همه هستی من آیه تاریکیست که تو را در خود تکرارکن
به سحرگاه شکفتند ها و رستن های ابدی خواهد برد.

من در این آیه تو را آه کشیدم، آه

من در این آیه تو را به درخت و آب و آتش پیوند زدم.

۱

زندگی شاید

یک خیابان دراز است که هر روز زنی با زنبیلی از آن می گذرد.
زندگی شاید

ریسمانیست که مردی با آن خود را از شاخه می آویزد.

زندگی شاید طفیلیست که از مدرسه بر می گردد.

۱۰

زندگی شاید افروختن سیگاری باشد، در فاصله رخوتناک دو هماگوشی
یا عبور گیج رهگذری باشد که کلاه از سر بر می دارد
و به یک رهگذر دیگر با لبخندی بی معنی می گوید «صبح بخیر».

۱۵

زندگی شاید آن لحظه مسدودیست
که نگاه من در نی نی چشمان تو خود را ویران می سازد
و در این حسی است
که من آن را با ادراک ماه و با دریافت ظلمت خواهم آمیخت.

در اتفاقی که به اندازه یک تنها بیست

دل من که به اندازه یک عشقست

به بهانه های ساده خوشبختی خود می نگرد.

به زوال زیبای گل ها در گلستان

به نهالی که تو در باغچه خانه مان کاشته ای

و به آواز قناری ها که به اندازه یک پنجره می خوانند.

۲۰

آه ...

سهم من اینست.

سهم من اینست.

سهم من،

آسمانیست که آویختن پرده ای آن را از من می گیرد.

سهم من پایین رفتن از یک پله متروکست

و به چیزی در پوسیدگی و غربت واصل گشتن.

۲۵

۳۰

(TURN OVER
FOR CONTINUATION OF PASSAGE

CONTINUATION OF PASSAGE 4 (FOR COMMENT, NOT TRANSLATION)

- ۳۱ سهم من گردش حزن آلوی در باغ خاطره هاست
و در اندوه صدایی جان دادن که به من می گوید:
«دست هایت را
دوست می دارم».
- ۳۵ دست هایم را در باعچه می کارم.
سبز خواهم شد، می دانم، می دانم، می دانم.
و پرستوها در گودی انگشتان جو هریم
تخم خواهند گذاشت.
- ۴۰ گوشواری به دو گوشم می آویزم
از دو گیلاس سرخ همزاد
و به ناخن هایم برگ گل کوب می چسباتم.
کوچه ای هست که در آن جا
پسرانی که به من عاشق بودند، هنوز
با همان موهای درهم و گردن های باریک و پاهای لاغر
به تبسم های معصوم دخترکی می اندیشنند که یکشب او را
باد باخود برد.
- ۴۵ کوچه ای هست که قلب من آنرا
از محله های کودکیم دزدیده است.
- ۵۰ سفر حجمی در خط زمان
و به حجمی خط خشک زمان را آبستن کردن
حجمی از تصویری آگاه
که زمهمانی یک آینه برمی گردد.
و بدینسانست
که کسی می میرد
و کسی می ماند.
- ۵۵ هیچ صیادی در جوی حقیری که به گودالی می ریزد،
مرواریدی صید نخواهد کرد.
من پری کوچک غمگینی را می شناسم
که در اقیانوسی مسکن دارد
و دلش را در یک نی لبک چوبین
می نوازد آرام، آرام
پری کوچک غمگینی
که شب از یک بوسه می میرد.
و سحرگاه از یک بوسه به دنیا خواهد آمد.

SECTION B: Answer two questions [25 marks each]:

1. Discuss the significance of the “Song of the Reed” within Rumi’s *Masnavi-ye Ma’navi*.
2. Why did Va’ez Kashefi re-write Nasrollah Monshi’s version of *Kalil-o-Demna*?
3. Discuss and contrast the characters’ recourse to action or inner dialogue in the *Shahnama* and in *Vis o Ramin*.
4. Why might it be said that ‘Attar’s choice of birds as characters in his *Mantiq al-Tayr* is particularly well-chosen?
5. Compare and contrast the main characters and comment on the problematization of language in Jamalzadeh’s *Farsi Shekar Ast*.
6. Discuss the conflict between love and honour in Hedayat’s *Dashakal*.
7. Discuss the three types of happiness and analyse the characters in Tonekaboni’s *Seh No’ Khoshbakhti*.

END OF PAPER